



علمی، فرهنگی و هنری از دست داد که هرکدام از این فقدان‌ها به‌نحوی بخش‌هایی از جامعه را اندوهگین ساختند. اندوه برجای‌مانده از این فقدان‌ها گاه چنان عمیق است که احساس می‌شود هیچ‌گاه از بین نخواهد رفت و تلخی پیامدها و تاثیرات برخی فقدان‌ها بسان زخمی کهنه بر پیکره جامعه ماندگار خواهد شد. نوشتار پیش‌رو درباره شیوه مواجهه جامعه ایرانی با مرگ مشاهیر است و قصد دارد به ابعاد چند پرسش بپردازد که مهم‌ترین آنها عبارتند از: اول؛ چرا فقدان مشاهیر برای جامعه ایرانی تلخ و سنگین است؟ دوم؛ بزرگان چگونه در خاطره جمعی (۱) ما وارد می‌شوند و رسانه‌های جدید چگونه بر خاطره جمعی تاثیر می‌گذارند؟ سوم؛ این فقدان چه نسبتی با اسطوره‌سازی از مشاهیر دارد؟ چهارم؛ مرگ بزرگان چه بر سر هویت ما می‌آورد؟ و درنهایت پرسش پنجم آن است که فرآیند مواجهه جامعه ایرانی با مرگ مشاهیر چه تأثیراتی را بر جامعه از خود برجای خواهد گذاشت؟ این پرسش‌ها محورهای اصلی متن هستند و درمجموع نظام مسائلی را پیش‌روی ما قرار می‌دهند که می‌توان کلیدواژه‌هایی نظیر پدیده‌های جدید، رسانه، حافظه جمعی، اسطوره‌سازی، حافظه تاریخی، خاطره جمعی، فقدان، فرهنگ و هویت را برای آنها در نظر گرفت. در بخش آگازین یادداشت، اهمیت و ضرورت توجه به این مساله توضیح داده خواهد شد و سپس به ابعاد پرسش‌های ذکرشده پرداخته خواهد شد.

در چه وضعیتی به‌سر می‌بریم؟

با درگذشت بزرگان، اندوهی برجای می‌ماند که کام علاقه‌مندان را تلخ می‌سازد و تیرگی این تلخی بر پیکره جامعه کم‌وبیش سایه می‌افکند. افرادی درگذشت هریک از بزرگان، این اندوه به‌نحوی وارد فضای عمومی جامعه اعم از فضای حقیقی و مجازی می‌شود و بخشی از ارتباطات کلامی و غیرکلامی گروه‌هایی از جامعه را به خود اختصاص می‌دهد. البته نمود این واقعه در فضای مجازی ملموس‌تر و مؤثرتر است؛ پس از اولین لحظات واقعه، بخش‌های مختلف شبکه‌های اجتماعی پر می‌شوند از تسلیت‌ها و سوگواری‌ها و تاسف‌ها و صورت‌های گریان مجازی. اطلاع سریع از تأثر دیگران درباره واقعه و مواجهه با حجم عظیمی از ابراز احساسات در مدت‌زمانی کوتاه، ناخواسته انسان را متأثر می‌کند و بر عمق غم می‌افزاید. جای تامل بر این پرسش است که چه میزان از اندوهی که از مرگ بزرگان برجای می‌ماند، به‌واسطه تعلق فردی و ارتباط خود فرد با او است و چه میزان از این اندوه، به‌واسطه تاثیرپذیری از سایر اندوه‌گینان کسب می‌شود؟ آیا آگاهی از احساس تاسف دیگران، ناخواسته مسئولیتی در ضمیر پنهان برخی افراد به وجود می‌آورد که آنها نیز باید همچون سایرین غمگین شوند؟ پرسش دیگری نیز مطرح است که رویکردی مقایسه‌ای دارد از دو وجه؛ اول مقایسه جامعه ایرانی با خودش و دوم مقایسه جامعه ایران با سایر جوامع؛ در وجه اول پرسش آن است که جامعه کنونی ایران نسبت به جامعه گذشته (مثلاً ۱۰۰ سال) پیش یا قبل‌تر) چه تفاوت‌هایی در تاثیرپذیری از مرگ بزرگان دارد و ابراز احساسات دو جامعه نسبت به چنین واقعه‌ای چه تفاوت‌هایی با هم دارند؟ وجه دوم پرسش، دربردارنده ویژگی‌های جامعه ایرانی است که واکنش آن به مرگ بزرگان را با سایر جوامع متفاوت می‌سازد؛ غرض از این وجه آن است که آیا جامعه ایرانی مشابه سایر جوامع از مرگ مشاهیر خود اندوهگین می‌شود؟ چه عواملی بر ادراک جوامع مختلف از چنین واقعه‌ای تأثیر می‌گذارند و به‌دنبال آن، چه عواملی واکنش جوامع نسبت به این فقدان را از هم متفاوت می‌سازند؟ آیا تمام جوامع به دلایل یکسانی از مرگ مشاهیر خود اندوهگین می‌شوند یا این دلایل ممکن است متفاوت باشد؟ نیک روشن است که تقلیل گروه‌ها و اقشار مختلف به واژه «جامعه» چندان درست نیست، اما به این دلیل که مساله این نوشتار، پرداختن به تفاوت گروه‌های مختلف جامعه در مواجهه با مرگ مشاهیر نیست، با اندکی مسامحه از واژه جامعه استفاده می‌شود. ذکر این سوالات و اندیشیدن به آنها ازسوی مخاطبان آگاه، مقدمه‌ای است برای روشن ساختن وضعیت کنونی.

چرا از مرگ بزرگان اندوهگین می‌شویم؟

در ابتدای امر، شاید پاسخ سوال به‌قدری ساده و روشن به‌نظر برسد که حتی اصلاً سعی نکنیم به آن فکر کنیم. البته زمانی که بیشتر به آن فکر کنیم، درمی‌یابیم که شاید از آن روی که پاسخ، پیچیده و ناگفتنی است، نمی‌توان به آن پاسخی دقیق داد. ناگفتنی از آن جهت که قرار است مجموعه‌ای از عواطف، خاطرات، احساسات و تعلقات را در ظرف کوچک واژه‌ها بریزیم و پیچیده، بدان خاطر که خودآگاهی به همین احساسات و تعلقات در بیشتر افراد وجود ندارد یا حداقل به میزانی نیست که بتوانند آن را با کلمات توصیف کنند. اما به‌هرحال می‌توان برخی دلایل اندوهگین‌شدن را مورد توجه قرار داد؛ اولین و احتمالاً مهم‌ترین دلیل، احساس فقدانی است که از تعلق به وجود آمده است. در هر فرد، مجموعه‌ای از تعلقات نسبت به چیزها وجود دارد که با آن تعلقات زیسته و به آنها عادت کرده است. شنیدن خبر درگذشت کسی که فرد به او علاقه‌مند است، قبل از هرچیز نوعی احساس از دست دادن را به او یادآوری می‌کند؛ فقدان چیزی که بوده و دیگر نیست؛ اما چرا فقدان چیزی که به آن تعلق داریم، برای ما دردآور است؟ به این پرسش در پاراگراف‌های پیش‌رو پرداخته خواهد شد. علت دیگر اندوهگین‌شدن، شاید نوعی احساس ادای دین است به بزرگی که به او علاقه‌مند بوده‌ایم و از او تأثیراتی پذیرفته‌ایم. دلیل دیگر، احساس عدم تکرار است؛ وقتی انسانی بزرگ از دنیا می‌رود، این احساس را داریم که دیگر مثل او تکرار نخواهد شد. گاه منظور از عدم تکرار آن است که دیگر فردی با ویژگی‌های منحصربه‌فرد شخصیتی تکرار نمی‌شود که این مساله تا اندازه‌ای درست و قابل‌درک است؛ گاه



نیز این عدم تکرار معطوف به توانمندی، استعداد و تأثیری است که آن فرد بزرگ از خود برجای گذاشته است که این مورد، نیازمند تامل و ریشه‌یابی است و اینکه چنین تصویری تا چه اندازه درست است و ریشه در چه مسائلی دارد؛ به این مساله نیز در ادامه پرداخته خواهد شد.

چگونه اسطوره می‌سازیم؟

قبل از بحث درباره اسطوره‌سازی (۲) از مشاهیر، لازم است تا قدری در معنای واژه اسطوره دقیق شویم. در فرهنگ‌نامه‌های فارسی اسطوره کلمه چندان خوشایندی نبوده و اغلب با کلماتی نظیر خرافات، افسانه و سرگذشت‌های دروغین یا اغراق آمیز توصیف شده است (۳)؛ با این وجود، در پژوهش‌های جدیدتر پیرامون این واژه، نگاه‌هایی بعضاً واقع‌بینانه نسبت به آن در کار آمده، به‌گونه‌ای که گاه آن را به‌معنای سرگذشتی واقعی و پرمعنا درنظر گرفته‌اند. همچنین گاه این واژه در معنای وهم، پندار یا انگاره نیز به کار برده می‌شود. (۴) آنچه در این یادداشت مورد نظر است، شاید تعریفی باشد که به‌نحوی از تمام این تعریف‌ها بهره گرفته است؛ در این بیان، اسطوره، حاصل گونه‌ای برداشت و مواجهه بشری با رویدادهای زندگی است، به‌نحوی که فرد از آنها تأثیر گرفته و بخشی از اتفاقات زندگی را به‌واسطه اسطوره‌ها درک کرده و به آنها معنا بخشیده است. بنابراین ممکن است واژه اسطوره، جنبه‌هایی از اغراق آمیزی، بزرگنمایی، خرافه‌انگیزی و وهم را نیز در خود داشته باشد، در عین حال که مبین مجموعه‌ای از رویدادهاست که در گذر زمان تکوین یافته‌اند و برای افراد، کارکردهایی بیش از مجموعه اتفاقات تاریخی صرف پیدا کرده‌اند. شاید بتوان این تاریخ‌مندی را نقطه‌ای آغازین برای آمیزش اسطوره به جنبه‌های غیرواقعی به‌حساب آورد. با این توضیحات، اسطوره‌سازی از بزرگان و مشاهیر را نیز احتمالاً بتوان اضافه کردن عامدانه یا غیرعامدانه جنبه‌هایی غیرواقعی دانست که این جنبه‌ها می‌تواند دربرگیرنده نوعی وهم یا بزرگنمایی نیز باشد. ارائه تعاریف و توصیفاتی شاعرانه از وقایعی که در نسبت با بزرگان و مشاهیر روی داده نیز ممکن است معانی دیگری از اسطوره‌سازی قلمداد شود. استمرار وقایع و رویدادها در خاطره جمعی، با برجسته شدن آنها همراه است؛ وقتی فرد بزرگی پس از مرگش نیز همچنان در خاطره فردی و جمعی حاضر باشد، به‌نوعی به او وجود بخشیده شده است و این وجود مستمر، نوعی سیطره و سلطه را نیز با خود به همراه دارد. حضور مستمر بزرگان در ذهن و استمرار یادشان در خاطره جمعی، اتفاقی ذهنی است و ذهن، به‌واسطه اینکه هم قدرت و گاه هم میل تصور اغراق‌آمیز از چیزی را دارد، خواه‌ناخواه وجود افراد بزرگ، نام و آثارشان را با حالتی فراتر از آنچه بوده‌اند، مرور می‌کند و این فراتر بودن به‌مرور زمان در بستر تولید ادبیات، احساسات، واژه‌ها، بیان‌ها و مفاهیم جدید قرار می‌گیرد. در نتیجه این فرآیند، واقعیت مشاهیر به یک واقعیت تاریخی که در زمان حال نیز استمرار یافته، تبدیل می‌شود و ظرفیت اسطوره‌سازی را پیدا می‌کند. شاید فردی که در جامعه کنونی ایران زندگی می‌کند، به‌دشواری بتواند برای خود مشخص کند که بین بزرگان در یک زمینه معین(مثلاً، ادبیات، موسیقی، علم و...) از گذشته تا به‌حال کدام‌یک بزرگ‌تر بوده‌اند و به‌احتمال زیاد در یک حوزه خاص، بزرگی را که هم‌عصر خود بوده، از پیشینیان، بزرگ‌تر بداند. به‌هرحال اسطوره‌سازی به هر دلیل و به هر شیوه‌ای که صورت گیرد، نیاز به ریشه‌یابی دارد؛ در ادامه به این سوال پرداخته خواهد شد که چرا افراد یا جامعه تمایل دارند از برخی بزرگان اسطوره بسازند.

چرا اسطوره می‌سازیم؟

طرح این پرسش از باب سرزنش و نکوهش و ناظر به این نیست که نباید اسطوره بسازیم؛ بلکه پرسنده سعی دارد فارغ از بایدها و بایسته‌ها، به تبیینی از علل اسطوره‌سازی دست پیدا کند. به‌نظر می‌رسد که اسطوره‌سازی از بزرگان به چند دلیل صورت می‌گیرد؛ اول ادای دینی است از سوی اسطوره‌سازان به کسی که از او تأثیر خاصی پذیرفته‌اند؛ اسطوره‌سازان با اعطای جایگاهی رفیع به فرد موردعلاقه خود، سعی دارند تأثیری را که از وی گرفته‌اند، جبران کنند. البته اعطای جایگاه رفیع به بزرگان، ممکن است به‌صورت دیگری نیز اتفاق بیفتد و آن کوچک شمردن خود باشد که این کوچک شمردن ممکن

تاملی بر شیوه مواجهه جامعه ایرانی با مرگ مشاهیر

اسطوره‌سازی، اسطوره‌زدگی، اسطوره‌سوزی

غالبا میراثی است که از گذشتگان به وی رسیده که البته این میراث، ممکن است به فراخور محیط تربیتی و ویژگی‌های شخصیتی در افراد مختلف، به‌صورت‌های متفاوت ظاهر شود. بزرگان و مشاهیر را می‌توان از جنبه‌های گوناگون، به‌عنوان منابع هویت‌ساز درنظر گرفت. زیرا در بستری از زمان خود یا آثارشان با افراد ارتباط برقرار می‌کنند و هرچه این ارتباط دیرپاتر باشد، میزان هویت‌بخشی بیشتر خواهد بود. بنابراین شاید یک دلیل غم عمیق به‌جای مانده از مرگ بزرگان، وجود احساسی مبنی‌بر توقف فرآیند هویت‌بخشی از سوی آنها باشد. اغلب افراد، تحت تأثیر آثار بزرگان و مشاهیری بوده‌اند که شاید در طول زندگی‌شان حتی برای یک‌بار هم آنها را ندیده‌اند و یا از نزدیک در جریان ناملایمات زندگی‌شان نبوده‌اند. می‌توان چند سال و حتی چند دهه با آثاری بزرگ انس گرفت بی‌آنکه از نزدیک در جریان حال و احوال صاحبان این آثار بود. با این وجود، زمانی که خبر درگذشت انسان برجسته‌ای را می‌شنویم، چنان اندوهگین می‌شویم که گویی همین دیروز با وی بوده‌ایم و چنان بر نبودنش تأسف می‌خوریم که گویی چند دهه بودنش را از نزدیک تجربه کرده‌ایم. این احساس نزدیکی، اغلب از ارتباط مستقیم و فیزیکی با بزرگان حاصل نمی‌شود؛ بلکه نتیجه لحظاتی است که افراد در زندگی خود با آثار آنها سپری کرده‌اند و با این آثار به اتفاقات زندگی خود معناهایی مشترک یا منحصربه‌فرد داده‌اند. هم هویت جمعی جامعه و هم هویت فردی افراد، تحت تأثیر آثار بزرگان است و این آثار هم به حیات فردی معنا می‌بخشند و هم برای زیست جمعی خاطره‌های مشترک می‌سازند. هویتی که کسب می‌شود، یا به همان صورتی که بوده و یا پس از تغییر، مدام توسط بخش‌های مختلف جامعه بازتولید می‌شود. بنابراین همواره باید به این پرسش نیز فکر کنیم که ما به‌عنوان فرد فرد جامعه، درحال ساخت چه هویتی برای آیندگان هستیم؟ به‌نظر می‌رسد که شیوه مواجهه ما با اتفاقات مختلف، می‌تواند تأثیر بسزایی در شکل‌گیری هویت‌های جدید از سوی ما داشته باشد و نوع مواجهه‌ای که با مرگ بزرگان و مشاهیر خود داریم نیز یکی از این اتفاقات است که می‌تواند به‌طور مطلوب یا نامطلوب بر این هویت‌ها اثر داشته باشد.

مرگ مشاهیر چه تهدیدهایی برای ما دارد؟

هرگاه بزرگی از دنیا رود، فقدان او ضایعه‌ای است برای کسانی که روزگاری از وجود او بهره‌مند بوده‌اند و همین عدم‌تداوم حضور مشاهیر به‌عنوان منشأ اثر، می‌تواند به‌خودی‌خود تهدیدی برای جامعه به‌حساب آید. با این وجود، می‌توان تهدیدات دیگری را برای چنین مرگ‌هایی درنظر گرفت. یکی از این تهدیدها، احساس خودباختگی جامعه است که به چند دلیل به‌وجود می‌آید؛ یکی به‌دلیل حضوری که روزگاری برای افراد، منبع هویت بوده و پس از مرگ، حداقل به‌صورتی که در زمان حیات بوده، کارکرد هویت‌ساز ندارد. دیگری به‌دلیل ضعف و حقاقتی است که جامعه در نتیجه جبران‌ناپذیری مرگ مشاهیر و ناکارآمدی سازوکار تربیت افراد بزرگ در خود احساس می‌کند. بازتولید این غصه، به‌ویژه در زمانی که استمرار آن در خاطره جمعی طولانی باشد، با نوعی بازتولید خودباختگی و حقارت نیز همراه است و تداوم این فرآیند به نقطه تیره‌ای خواهد انجامید که در نتیجه آن، جامعه نه‌تنها از تربیت استعدادهای جدید ناامید است، بلکه حتی توان آن را هم در فضای فردی و اجتماعی خود پیدا نمی‌کند. تهدید دیگر، مربوط به توقف منابع هویت‌ساز و عدم‌جایگزینی آنها است که در بلندمدت می‌تواند جامعه را تحت تأثیرات نامطلوب قرار دهد. نکته‌ای که درباره اسطوره‌سازی باید مورد توجه قرار داد، کارکردهای دوگانه آن است؛ درواقع اسطوره‌سازی به‌مثابه شمشیری دولبه است که هم می‌تواند اثرات سازنده داشته باشد و هم ویرانگر باشد. اسطوره‌سازی اگر به‌درستی صورت گیرد، کارکردهای مطلوبی نظیر معنابخشی، امیدبخشی و هویت‌بخشی به افراد خواهد داشت؛ حال آنکه اسطوره‌سازی نادرست -که می‌توان آن را با اصطلاح عامیانه بت‌تراشی مترادف دانست- تنها به بزرگ کردن عناوین و نام‌ها خواهد انجامید که در نتیجه آن امکان بروز استعدادهای جدید دشوار خواهد بود و سیطره نام‌ها و عناوین مانع از ظهور چهره‌های جدید خواهند شد. چنین سیطره‌ای همچنین ممکن است به‌طور ناخودآگاه ما را به مقایسه افراد با نام‌های بزرگ وادار که در نتیجه انتظارات غیرواقعی برآمده از این مقایسه، همواره برخی اهداف، دست‌نیافتنی و غیرممکن تلقی شوند. باید توجه داشت که هر انسانی ویژگی‌های منحصربه‌فرد خود را دارد و هیچ کس نمی‌تواند عیناً تکرار دیگری باشد؛ اما احساس یأس از فرآیند پیدایی بزرگان در نسل‌های جدید، می‌تواند خطرانی داشته باشد. مهم است که بدانیم هر زمانه‌ای بزرگان خود را دارد و اگر با از دست دادن برخی بزرگان، این گونه‌تصور کنیم که دیگر کسی بالاتر از آنها نخواهد آمد، خود به چنین اتفاق مهمی کمک کرده‌ایم. این تصور اگرچه در کوتاه‌مدت ممکن است تسلایی برای قلب‌های اندوهگین از مرگ بزرگان باشد، اما در بلندمدت به یأس، ناامیدی و انسداد خواهد انجامید.

پی‌نوشت‌ها

- خاطره جمعی را می‌توان از نظر علمی ذیل مفهوم حافظه جمعی که توسط مورین هالباکس مطرح شده، دانست. با این تفاوت که حافظه جمعی مفهوم کلی‌تری است که هم دربرگیرنده خاطره جمعی و هم دربرگیرنده حافظه تاریخی است.
- در این یادداشت به اسطوره‌سازی از منظر ارزشی پرداخته نشده و نگارنده، رویکرد توصیفی داشته و آن را لزوماً امری مثبت یا منفی قلمداد نکرده است.
- چنین معنایی در فرهنگ‌های دهخدا و معین آمده است؛ البته فرهنگ عمید تعریف معتدل‌تری از این واژه ارائه داده است.
- چشم‌اندازهای اسطوره، میرچا الیاده، ترجمه جلال ستاری، انتشارات توس، صص ۹-۱۰۰.